

تاریخ و رجال



بدون شک باید گفت در تمام دوران بعثت مهمترین ابزار رسول خدا - ص - در برابر مشرکان، آیات قرآن بوده است. این امر در مورد سالهای نخست بعثت، نمود روشن تری دارد. پیامهایی که در ضمن آیات استوار قرآنی ارائه می‌گردید، چونان پتکی بر سر شرک فرود می‌آمد و مشرکان را در برابر دعوت اسلامی خلع سلاح می‌کرد. نظم آهنگین قرآن و ادب قوی و شیوای آیات، بر جذبۀ پیامهای آن افزوده و مشرکان را از ایستادگی در برابر خود عاجز می‌ساخت. بدین ترتیب قرآن هم به لحاظ شکل و هم محتوا، توانست توحید را در جامعه شرک‌آلود نشر دهد و توده‌های مردم را مفتون خویش سازد. مشرکان از اظهار هر نوع انتقاد جدی به آیات قرآن ناتوان بودند و تنها با اعمال فشار بر مسلمانان، کوشیدند تا توسعه این آیین پاک را محدود سازند.

تحول تاریخی که با بعثت و اعلام نبوت رسول خدا - ص - آغاز شده بود، به کمک آیات قرآن اندیشه خود را در تمام زوایای جامعه جاهلی، توسعه داده و به سمت یک تحول و انقلاب بنیادین پیش رفت. آیات قرآنی تأثیر عمیقی از لحاظ فکری ایجاد کرده و با حمله و هجمه به ارزشهای جاهلی، در بی‌اعتبار کردن آنها نقش محسوس و قابل محاسبه‌ای داشته است.

بررسی تأثیر قرآن در میان مردم از جهات مختلفی قابل بررسی است؛ توجه به جهت‌گیری نخستین آیاتی که نازل شده، می‌تواند گوشه‌ای از



نقش تاریخی قرآن در دوره بعثت

رسول جعفریان

تأثیرگذاری قرآن را بر مردم نشان دهد. می‌دانیم که بسیاری از مردم تنها با شنیدن شماری از آیات، اسلام را می‌پذیرفتند. قدیمی‌ترین سوره‌ها عبارتند از سوره «علق»، «مدرثر»، «مزل»، «الضحی» و «قلم».^۱

در سوره علق آمده است:^۲ «بخوان به نام پروردگارت که بیافرید آدمی را از لخته خونی بیافرید. بخوان، و پروردگار تو ارجمندترین (اکرم) است. خدایی که به وسیله قلم آموزش داد، به آدمی آنچه را که نمی‌دانست. آموخت. حقا که آدمی نافرمانی می‌کند، هرگاه که خویشتن را بی‌نیاز بیند. هر آینه بازگشت به سوی پروردگار توست. آیا دیدی آن کس که منع می‌کند، بنده‌ای را که نماز می‌خواند؟ چه می‌بینی اگر آن مرد بر طریق هدایت باشد؟ یا به پرهیزگاری فرمان دهد؟ چه می‌بینی اگر تکذیب کند و روی گردان شود؟ آیا ندانسته است که خدا می‌بیند؟ حقا که اگر باز نایستد موی پیش سرش را می‌گیریم و می‌کشیم، موی پیش سر دروغگوی خطاکار را. پس همدمان خود را هم بخواند. ما نیز کارگزاران دوزخ را فرامی‌خوانیم. نه، هرگز از او پیروی مکن و سجده کن و به خدا نزدیک شو.»

اشارت تاریخی سوره علق بدین شکل است که آیات نخست آن تقریباً به اجماع محدثان و سیره‌نویسان، نخستین آیتی است که در غار حرا بر رسول خدا - ص - نازل شده است. در ادامه اشاره به شخصی شده که از نماز خواندن بنده خدا جلوگیری می‌کرده است. گفته‌اند که این درباره ابوجهل است. زمانی که رسول خدا - ص - در کنار کعبه نماز می‌خواند، ابوجهل او را از نماز خواندن منع می‌کرد.^۳ پیامهای خداوند در این سوره چنین است که از نام خدا آغاز می‌شود، سپس به خلقت انسان و آموزش او با قلم می‌پردازد. آنگاه طغیان او را ناشی از احساس بی‌نیازی و خودسری او می‌داند، تا جایی که در برابر رسول خدا - ص - می‌ایستد و نه تنها خود در برابر خدا عبادت نمی‌کند، از عبادت دیگران نیز منع می‌کند. پس از آن خداوند دو وضعیت متفاوت انسان را به مقایسه می‌گذارد. یکی زمانی است که بر طریق هدایت است و دیگری آن که تکذیب می‌کند و روی گردان می‌شود. عذاب و خذلان الهی در انتظار اوست.

پیامهای که در سوره مدرثر آمده، برای شناخت اولین آموزه‌های قرآن قابل توجه است. قسمتی از آیات را یاد می‌کنیم: «ای جامه در سرکشیده، برخیز و بیم‌ده، و پروردگارت را تکبیر گوی. و جامه‌ات را پاکیزه دار. و از پلیدی دوری‌گزین... و آنگاه که در صور دمیده شود، آن روز، روزی سخت خواهد بود. و برای کافران نآسان. مرا با آن که تنهاش آفریده‌ام واگذار. او را مالی بسیار دادم و پسرانی همه در نزد او حاضر. و کارهای او را به نیکوتر وجهی بر ساختم. آنگاه طمع می‌بندد که افزون کنم. آری، که او در برابر آیات ما ستیزه جوست. او را به مشقتی می‌اندازم. او اندیشید و طرحی افکند. مرگ

بر او باد، چگونه طرحی افکند؟ باز هم مرگ بر او باد، چگونه طرحی افکند؟ آنگاه گریست، سپس روی ترش کرد و پیشانی درهم کشید. سپس روی گردانید و گردنکشی کرد. گفت: این جز جادویی که دیگرانش آموخته‌اند، هیچ نیست. این جز سخن آدمی هیچ نیست. زودا که او را به سَفَر بیفکنیم. چه چیز آگاہت ساخت که سقر چیست؟ نه هیچ باقی می‌گذارد و نه چیزی را وامی‌گذارد. سوازننده پوست است... آری سوگند به ماه، و سوگند به شب چون روی در رفتن آرد، و سوگند به صبح چون پرده برافکند که این یکی از حادثه‌های بزرگ است. ترساننده آدمیان است. برای هرکس از شما که خواهد پیش افتد یا از پی رود. هرکس در گرو کاری است که کرده است، مگر اهل سعادت، که در بهشت‌ها نشستند و می‌پرسند از گناهکاران: که چه چیز شما را به جهنم کشانید؟ می‌گویند: ما از نمازگزاران نبودیم، و به فقیران طعام نمی‌دادیم و با آنان که سخن باطل می‌گفتند هم‌آواز می‌شدیم و روز قیامت را دروغ می‌انگاشتیم تا مرگ ما فرا رسید. پس شفاعت کنندگان سودشان نبخشد، چه شده است که از این پند اعراض می‌کنند؛ مانند گورخران که از شیر می‌گریزند... آری که این قرآن اندرزی است، هر که خواهد آن را بخواند. و پند نمی‌گیرند مگر این که خدا خواهد. او شایان آن است که از او بترسند و او شایان آمرزیدن است.

مهمترین اشارت تاریخی این سوره، اشاره به اقدام رسول خدا - ص - پس از نزول نخستین آیات بر اوست. خدا از او می‌خواهد از جای خود برخیزد، لباس خویش را تطهیر کند از پلیدی بگریزد و رسالت خویش را عمل کند.

اشاره تاریخی دیگر درباره ولید بن مغیره است. گفته‌اند پس از شنیدن آیات قرآنی در تحلیل منشأ آنها مردد شد. از یک سو جذبه قرآن او را به سوی خود می‌کشید و از سوی دیگر، هم‌آوایی با مشرکین و استکبار، مانع از قبول آن می‌شد. خداوند از تردید او یاد می‌کند و از این که او نابخردانه قرآن را سحر نامید.^۴ خداوند پیام می‌دهد که:

«تمامی ثروتها و فرزندان و نعمتها از جانب خداست و بشر در طمع ثروت بیشتر، اما در اصل، بشر تنهاست و زمانی که با آیات الهی درافتاد دوزخ در انتظار اوست.»

آیات انذار برای مشرکان بویژه اشراف خوش‌نشین قریش، سخت کوبیده بود. آخرین آیات، آنان را به دلیل نخواندن نماز و عدم انفاق و هم‌آوایی با کسانی که سخن باطل می‌گفته‌اند، سزاوار دوزخ می‌شمرد. در سوره «الضحی» نیز از رسول خدا می‌خواهد که:

«و گدا را مران، و از نعمت پروردگارت سخن بگوی.»

تأکید قرآن بر اصول انسانی، از همان آغاز، در آیات نازل شده وجود دارد. در اینجا نگاهی به

پیامهای اصلی سوره اسراء که از سوره‌های مهم مکی است مناسب می‌نماید. در آغاز اشاره به معراج رسول‌الله است که در قرآن، در آغاز همین سوره اسراء از آن سخن گفته شده است. اشاره‌ای به بنی اسرائیل در ادامه آمده و تأکید بر اینکه هر قومی که راه درستی را برگزیند، نیکی آن به خودش خواهد رسید و اگر راه بدی را انتخاب کند، بدی آن به او خواهد رسید. آنگاه درباره قرآن می‌فرماید: «این قرآن به درست‌ترین آیینها راه می‌نماید».

و باز تأکید بر این که هر فرد، مسؤول اعمال خویش بوده و نتیجه آن از خوب و بد به او باز خواهد گشت:

«هر که هدایت شود به سود خود هدایت شده و هر که گمراه گردد به زیان خود هدایت شده و هیچ کس بار دیگری را بر ندارد».^۵

معمولاً خداوند دو نوع تهدید و انذار دارد: یکی تهدید نسبت به عواقب دنیوی فساد قریش، با اشاره به سرگذشت انبیای سابق و اقوام آنان. و دوم تهدید نسبت به آتش دوزخ: «چون بخواهیم قریه‌ای را هلاک کنیم، خداوندان نعمتش را بیفزاییم تا در آنجا تبه‌کاری کنند. آنگاه عذاب بر آنها واجب گردد و آن را در هم فرو کوبیم. بعد از نوح چه بسیار مردمی را هلاک کرده‌ایم».^۶

تهدیدهای مزبور نسبت به عواقب دنیوی اقدامات قریش مکرر در قرآن آمده است. مثلاً با یاد از این نکته که مخالفان انبیا به رسولان می‌گفتند: «یا به دین قوم خود گروید یا شما را اخراج می‌کنیم»^۷ ظالمان را تهدید به عذاب می‌کند.

به دنبال آن در سوره اسراء فصلی از قواعد اخلاقی زندگی بویژه درباره حرمت به پدر و مادر و رسیدگی به مساکین و درویشان آورده و اسرافکاری اشراف قریش را ملامت و سرزنش می‌کند. بدین ترتیب اسلام خود را حامی درویشان و بر ضد اسرافکاران می‌نماید. توجه قرآن به قواعد اخلاق انسانی، در ادامه با تفصیل بیشتری در «نکشتن فرزندان»، «نزدیک نشدن به فحشا» - که زنا نمونه بارز آن است - «نزدیک نشدن به مال یتیم» - چه رسد به تصرف ناحق در آن -، «رعایت عدالت در کیل و وزن» - که از مصادیق اخلاقیات انسانی اسلام است^۸ - «شرحی از مخالفت مشرکان با قرآن و بی‌توجهی آنان به شنیدن آیات» و... آمده است. تمسخر عقیده به معاد از سوی مشرکان که در سوره‌های دیگر آمده، در اینجا نیز مطرح شده است. قرآن نیز عقیده مشرکان به بتها را ناروا می‌شمرد: «بگو: آنهايي را که جز او خدا می‌پندارید، بخوانید، نمی‌توانند بلا را از شما دور سازند یا آن را

نصیب دیگران کنند».^۹

پس از آن مجدداً از اقوامی که با انبیا به مخالفت برخاسته و گرفتار عذاب الهی شده‌اند سخن می‌گوید. ارائه تصویری از نقش خدا در هدایت انسانها و نقش شیطان در گمراه ساختن مردم با بیان سابقه‌ای از عناد شیطان در برابر خداوند، در ادامه آمده اما تأکید شده که شیطان تسلطی بر بندگان خدا ندارد. آیات قرآن، رسول را از تأثیرپذیری از مشرکان برحذر می‌دارد، از توطئه آنان در اخراج آن حضرت سخن می‌گوید. بر خواندن نماز صبحگاه و ظهر و عصر تأکید شده و این نشانگر وجود این نمازها در دوره بعثت است. از آیاتی که درباره معراج آمده و نیز اشاراتی که به اخراج پیامبر - ص - شده و نیز آیه «و قل جاء الحق و دھق الباطل» محتمل است که سوره اسراء از آخرین سوره‌هایی باشد که در مکه نازل شده است. در همین سوره سؤال مشرکان از «روح» که همان جبرئیل است مطرح و به آن پاسخ داده شده است. تأکید بر تحدی قرآن، اصرار مشرکان در این که رسول خدا - ص - معجزات محسوس آورده، از دیگر اشارات تاریخی قرآن به شرایط آن دوره می‌باشد. این سوره و سوره‌های مشابه آن، در مکه نوعاً بر محور مسائلی که گذشت، با عقاید جاهلی و برخورد های جاهلان مشرک برخورد کرده‌اند.

به هر روی آیات موزون قرآن بویژه سوره‌های مکی، جایگاه ویژه‌ای در ذهنیت خاص ادبی ساکنان عرب مکه و نواحی آن به دست می‌آورد. نقلهای فراوانی درباره این تأثیرگذاری که در ارتباط با شکل و محتوا بود وجود داشت. قرآن بر ساختار ادبی خود می‌بالید و بر آن تحدی می‌کرد و از مخالفان می‌خواست تا نظیر آن ۱۰ و یا ده سوره ۱۱ و حتی یک سوره ۱۲ شبیه آن را بیاورند. در برابر، هیچ‌گونه تلاش جدی - بجز چند مورد استهزاء - دیده نشده و همواره آمده است که مشرکان نیز متأثر از جذبۀ قرآن بودند و تنها استکبار مانع از تصمیم‌گیری جدی آنان برای پذیرش اسلام بود. قرآن این تحدی را دلیل حقانیت می‌شمرد و از آنان می‌خواست تا اگر توانایی هم‌آوردی با قرآن را ندارند آن را بپذیرند. در فضای آلودۀ مکه و در میان موجی از جهالت و ضلالت، قرآن، مردمان را به دوری از پلیدی، توجه به اصول انسانی، شناخت حقیقت خود و هستی و توجه به ارزش واقعی خودشان دعوت می‌کرد. این دعوت برای آنان که فطرتی پاک داشتند، جذاب‌ترین دعوت بود لذا بی‌درنگ آن را می‌پذیرفتند. طفیل بن عمرو دوسی که همپیمان قریش بود به مکه درآمد. اشراف قریش از او خواستند تا از محمد - که سخنش چون سحر بوده و سبب تفرقه و اختلاف در مکه شده - پرهیز کند و به سخن او گوش ندهد، او نیز چنین تصمیم گرفت. روزی به مسجد الحرام درآمد و رسول خدا - ص - را مشغول نماز دید. به آیات قرآنی که آن حضرت می‌خواند گوش داد. احساس کرد که سخنی زیباست. با خود گفت: این اندازه توانایی دارد که سخن نیکو را از سخن زشت تشخیص دهد. نزد رسول خدا - ص - رفت. آن

تأثیر تاریخی نزول تدریجی قرآن

کیفیت نزول قرآن تدریجی و آیاتی از آن در ارتباط با رخدادها و گفته‌هایی بوده که در مکه و سپس در مدینه عنوان می‌شده است. این‌گونه شیوه نزول از جهات گونه‌گونی سبب می‌شده تا قرآن در جامعه آن روز، تأثیر بگذارد. مشرکان اعتراض می‌کردند که چرا قرآن یکباره نازل نمی‌شود. خداوند در پاسخ به این اعتراض دلیل نزول تدریجی را بیان می‌کند. این پاسخ دو نکته را در ارتباط با نزول تدریجی قرآن بیان می‌کند:

«پیامبر گفت: این پروردگار من! قوم من قرآن را ترک گفتند... کافران گفتند: چرا این قرآن به یکباره بر او نازل نمی‌شود؟ [این] برای آن است که دل را به آن نیرومندی دهیم و آن را به آهستگی و ترتیب فرو خوانیم». ۲۰ برای نیرومند کردن دل پیامبر - ص - و احتمالاً یارانش، نزول تدریجی آیات قرآنی ابزار بسیار مهمی بود. هر از چندی آیاتی فرود می‌آمد، رهنمودهای تازه‌ای می‌داد و امید رسول و اصحابش را به پیروزی بیشتر می‌کرد. به علاوه نزول تدریجی سبب می‌شد تا قرآن به آهستگی و ترتیب [ترتیل] بر مردم خوانده شود. این شیوه برای فهم آیات قرآن، آن هم برای توده عرب امی، بسیار راهگشا و کارساز بود. رسول خدا - ص - در وقتی که آیاتی نازل می‌شد ابتدا بر مردان و پس از آن بر زنان تلاوت می‌کرد. ۲۱ خداوند در دو آیه دیگر این دو نکته را مورد تأکید قرار داد. در جایی فرمود:

«و چون سوره‌ای نازل شود بعضی می‌پرسند: این سوره به ایمان کدام یک از شما در افزود؟ آنان که ایمان آورده‌اند به ایمانشان افزوده شود و خود شادمانی کنند، اما آنان که در دل‌هایشان مرضی است، جز انکاری بر انکارشان نیفزود و همچنان کافر بگردند... و چون سوره‌ای نازل شود، بعضی به بعض دیگر نگاه می‌کنند: آیا کسی شما را می‌بیند؟ و باز می‌گردند. خدا دل‌هایشان را از ایمان منصرف ساخته؛ زیرا مردمی نافهمند». ۲۲

بدین ترتیب نزول هر سوره، برایمان مؤمنان می‌افزود و در مجموع جامعه، میزان ایمان و اعتقاد دینی افزایش می‌یافت. در جای دیگر نیز فرمود:

«و قرآن را به تفاریق نازل کردیم تا تو آن را با تانی بر مردم بخوانی و نازلش کردیم، نازل کردنی به کمال. بگو خواه بدان ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید، آنان که از این پیش دانش آموخته‌اند، چون قرآن برایشان تلاوت شود، سجده کنان بر روی در می‌افتند و می‌گویند: «منزه است پروردگار ما. وعده پروردگار ما انجام یافتنی است». و به رو درمی‌افتند و می‌گریند و بر خشوعشان افزوده می‌شود». ۲۳

در این آیه نیز هر دو مطلب آمده یکی خواندن قرآن با تانی و تأمل و دیگری تأثیر آیات نازل

شده در هر مرحله بر افزایش ایمان و خشوع مؤمنان.

می‌توان گفت که نزول تدریجی اهداف دیگری را نیز دنبال کرده است؛ از مهمترین آنها بیان

مبانی دین به ترتیب و بر پایه روالی منطقی بود.

قرآن در بیان مبانی دین، نوعی تدریج را رعایت کرده است. مهمترین وجه این نزول تدریجی را می‌توان در بیان اصول و فروع دین دانست و آیات مکی و مدنی بر این پایه از یکدیگر جدا می‌شوند. در آیات مکی مبانی اعتقادات و در آیات مدنی بیشتر فروع عملی مورد توجه قرار گرفته است. باید توجه داشت که نفس «تدریج» از لحاظ آموزش عقاید دینی از اهمیت بالایی برخوردار است. یک جامعه منحط و جاهلی، با آموزش تدریجی می‌تواند پایه‌های یک تمدن استوار و مستحکم را در خود پدید آورد. صحابه‌ای که رسول خدا - ص - تربیت کرد، و بسیاری‌شان از لحاظ فهم دینی در مرتبه بالایی قرار داشتند، در همین سالها و با آموزش تدریجی قرآن فراهم آمدند. نزول تدریجی قرآن نوعی انتظار را در توده مسلمان به وجود می‌آورد. صحابه هر لحظه منتظر فرود آیات و دستورات جدیدی بودند و به همین دلیل حضور عینی‌تری در صحنه تحولات دوره بعثت و هجرت داشتند. هراس مشرکان و نیز منافقان از نزول آیاتی در باره آنها که پس از نزول در دسترس همه قرار می‌گرفت،^{۲۴} از دیگر نتایج نزول تدریجی بود. این خود مانعی در برابر اقدامات منافقان و گاه مشرکان بود.

قرآن در برابر جمود فکری جاهلی

جامعه جاهلی جزیره العرب، جامعه‌ای بسته و گرفتار رکود و جمود بود. جامعه‌ای بود که نشان از فرهنگ و اندیشه نداشته و جز آداب و عادات، هیچ نوع ابزار تربیتی فکری از قبیل مدرسه و کتابخانه نداشت. جامعه جاهلی حیات خود را مدیون تقلید از گذشتگان بود. از پل تقلید بود که همه ارزشهای نسل گذشته به نسل جدید می‌رسید و همین تعلق آنها به گذشته، دلیل بر حقانیت آنها بود. این جمود بر گذشته، مانع عمده‌ای بر سر راه رشد و تعالی آنان به حساب می‌آمد. آنان دگرگونی را نمی‌پذیرفتند و این عین جمود بود.

یکی از سدهای موجود در جامعه جاهلی جزیره العرب که مانع بزرگی برای رشد فکری آنان محسوب می‌شد «حس نگری» اعراب و فقدان «اندیشه عقلی» در میان آنان بود. اعراب تنها آنچه را به چشم سر می‌دیدند می‌پذیرفتند و از حقایقی که با دیده عقل قابل درک و دیدن است محروم بودند. به همین دلیل بود که عقاید توحیدی پدرشان ابراهیم - ع - را به کناری نهاده و بندگی مستی چوب و سنگ را که خود ساخته بودند، پذیرفتند.

دکتر جواد علی با توجه به این نگرش مادی در میان آنان، تحول آنان را از اعتقاد به توحید به عبودیت و بندگی، بتهای ملموس و محسوس توجیه می‌کند.^{۲۵} قرآن کوشید تا بینش حسی آنها را در سطحی فراتر برده زمینه‌های تعقل و تفکر را در میانشان ایجاد کند و بدین ترتیب آنان را با آیات آفاقی و انفسی آشنا سازد. قرآن اعتقاد به «غیب» را در کنار اعتقاد به «شهادت» مطرح کرده و پایه دین را که همان اعتقاد به غیب است، تقویت نمود. البته قرآن اندیشه حسی را به کناری نهد بلکه آن را به گونه‌ای هدایت کرد تا از راه تأمل در آن، عقل تقویت شود و از آن طریق راه به سوی خدا و غیب برد. آیات زیادی را در قرآن می‌شناسیم که مردم را دعوت به شناخت آیات آفاقی کرده است. نفس اینکه قرآن یک «معجزه فکری» بوده در تقویت ابعاد اندیشه و تعقل تأثیر چشمگیری داشت. زمانی که مشرکان معجزات حسی می‌خواستند، خداوند از آنان می‌خواست تا در همین قرآن تأمل کنند و حقانیت اسلام را دریابند.^{۲۶} تمجید قرآن از علم و آگاهی و بکار بردن مفاهیم گسترده‌ای که در حول و حوش فهم و درایت^{۲۷} است، نشانی است بر حرکت تبلیغی گسترده قرآن در باز کردن راه اندیشه و تعقل، راهی که در نهایت تمدن عظیم اسلامی را پدید آورد.

گفته شد که تقلید از گذشتگان و اعتبار و ارزشی که مشرکان برای فرهنگ گذشته خود قایل بودند، مانع بزرگی بر سر راه رشد و دگرگونی جامعه بود. شخصیت قبیله بسته به حفظ میراث قبیله و پیشینه تاریخی آن داشت. به همین دلیل بود که از مهمترین دلایل دشمنی مشرکان با اسلام این بود که رسول خدا - ص - فرموده است: «پدران و اجداد آنان در گمراهی بوده و به همین دلیل در دوزخ هستند»^{۲۸} قرآن این گونه تقلید در اعتقادات و ارزشهای بی‌پایه را مورد حمله قرار داد و از آنان خواست تا پایه تصمیم‌گیری خود را «علم» و «برهان» قرار دهند. خداوند فرمود:

«وَلَاتَقْفَ مَالِيسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ، اِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفَوَادِ كُلَّ اُولٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُوْلًا»^{۲۹}.

«از پی آنچه ندانی که چیست مرو، زیرا گوش و چشم و دل، همه را بدان بازخواست کنند.»
خداوند از مشرکان نقل می‌کند که: «چون به ایشان گفته شود که از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، گویند: نه، ما به همان راهی می‌رویم که پدرانمان رفتند. حتی اگر پدرانمان بی‌خرد و گمراه بودند؛ مثل کافران، مثل حیوانی است که کسی در گوش او آواز کند و او جز بانگی و آوازی نشنود. اینان کرانند، لالانند، کوراند و هیچ در نمی‌یابند.»^{۳۰} مناسب است در اینجا به تأکید قرآن بر «حکمت» اشاره کنیم. حکمتی که انبیا به مردم تعلیم می‌دهند و کسی چون لقمان حکیم بدون آنکه از انبیا باشد، آن را به فرزندش تعلیم می‌دهد. حکمت، قدرت و توان تشخیص خوب از بد؛ یعنی مصالح و مفاسد و درست از نادرست در حوزه عقل نظری و عقل عملی است، به عبارتی هم در بخش اعتقادات

و هم اخلاق، حکمت از مهمترین مفاهیم علمی است که در قرآن مورد تأکید قرار گرفته و از مردم خواسته شده تا آن را فراگیرند.

بستگی موجود میان افراد وابسته به قبیله، موجد روحیه جمعی در میان آن افراد می‌شد. قوت مناسبات خانوادگی از مرحله عشیره تا قبیله، همه را در چهارچوب خاصی کنترل کرده بود بطوری که گریز از آن امری دشوار و برای ضعفای قبیله امری ناممکن بود. همه خود را زیر چتر حمایت روحیه جمعی و قبیله‌ای دانسته و حاضر نمی‌شدند از آن جدا شوند. روشن است که اگر شخصی دست از عقاید کهن می‌کشید، بستگی خود را از گذشته و حال قبیله از دست می‌داد. در این صورت او چه مدافعی می‌توانست داشته باشد؟ عقاید دینی و انتخاب بت نیز در چهارچوب مناسبات قبیله‌ای بود. بر پایه این روحیه جمعی، هر تصمیمی که گرفته می‌شد متوجه کل قبیله بود. اگر یک فرد از قبیله کشته می‌شد همه قبیله به پا می‌خاست و حق یا باطل، از عضو خویش دفاع می‌کرد. بدین ترتیب افراد قبیله، شخصیت مستقل فکری نداشتند و نمی‌توانستند خارج از چهارچوب قبیله بیندیشند. قرآن تصمیم گرفت تا همبستگی‌های قبیله‌ای را کم رنگ کرده و مناسبات آنان و معیار سنجش اعمال را حق و باطل قرار دهند. در بینش قرآن هر فردی خود در قبال کار خویش مسؤول است نه آنکه او کار خویش را به پای قبیله بگذارد و یا بالعکس اگر کسی خطایی مرتکب شد، طایفه او بی دلیل از او حمایت کنند. قرآن بر این شخصیت مستقل فکری تأکید فراوانی داشت. به همین دلیل به مردم گفته شده که «هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد»^{۳۱} و فرمود: «هر آینه تنهای تنها، آن‌سان که در آغاز شمارا بیافریدیم نزد ما آمده‌اید در حالی که هر چه را ارزانیان داشته بودیم، پشت سر نهاده‌اید و هیچ یک از شفیعانتان را که می‌پنداشتید با شما شریکند همراهتان نمی‌بینم. از هم بریده شده‌اید و پندار خود را گمگشته یافته‌اید.»^{۳۲} مشرکان به رسول خدا - ص - می‌گفتند که حتی اگر قیامتی باشد و خدای تو بخواهد ما را در جهنم بیندازد همراه با خویشان خود در برابر او می‌ایستیم و مقاومت می‌کنیم.^{۳۳} از این جا بود که خدا فرمود: «در روز قیامت نه خویشاوندان برایتان سود کنند، نه فرزندانان، خدا میانتان جدایی می‌افکند و اعمالتان را می‌بیند.»^{۳۴} و در جای دیگر از کافر یاد شده که «آیا آن کسی را که به آیات ما کافر بود، دیدی که می‌گفت: البته به من مال و فرزند داده خواهد شد»^{۳۵} آنگاه می‌فرماید: «آنچه را که از او می‌ستانیم تا تنها نزد ما بیاید.»^{۳۵}

بر پایه این آیات می‌توان گفت که خداوند بر آن بود تا در ضمن آیات قرآنی، هر فرد را جدای از بستگی‌های قبیله‌ای، مسؤول کار خودش بداند. در اینجا باید به یک آیه بسیار مهم اشاره شود، آیه‌ای از خداوند ضمن آن از مشرکان می‌خواهد تا بدون تأثیرپذیری از دیگران؛ اعم از اشراف قریش یا

خانواده خود، درباره رسول خدا - ص - بیندیشند: «بگو شما را به یک چیز اندرز می‌دهم، دو دو و یک یک برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید، تا بدانید که در یار شما [پیامبر] دیوانگی نیست. اوست که شما را از آمدن عذابی شدید می‌ترساند.»^{۳۶}

خداوند مردم را دعوت به یک پند می‌کند؛ «از جای برخیزید» به این معنا که تصمیم به اصلاح بگیرند. آنگاه از گروه‌های منحرف و جمعیت‌های مشرک که بی‌دلیل اتهام دیوانگی به رسول خدا - ص - وارد نموده و آن را شایع کرده‌اند، فاصله بگیرند. تنها باشند یا همراه یک نفر دیگر؛ بدور از تأثیرپذیری از جمع. آنگاه اندیشه کنند. زمخشری بر این نکته تأکید دارد که جهت این اندرز آن است که اجتماع [آن هم اجتماع مشرکان] فکر فرد را مشوش کرده، دیده را کور می‌نماید و با شلوغ‌کاری، اقوال را در یکدیگر می‌آمیزد و این سبب می‌شود که از انصاف دور شده و تعصب تحریک شود و جز به یاری مذهب خود نیندیشد.^{۳۷} اما وقتی تنها شد می‌تواند تأمل کند و درباره رسول خدا - ص - بیندیشد و بلافاصله پوچی اتهامات مشرکان را دریابد. با چنین تربیتی، فرد برای اندیشیدن، بستگی‌های گروهی و طایفه‌ای را ترک می‌کند در آن صورت، راحت‌تر، اندیشه توحیدی اسلام را درک می‌کند. متأسفانه نظام قبایلی از مهمترین موانع راه حاکم شدن معیار حق و باطل در اندیشه و عمل مسلمانان نخست بوده است. با این حال رسول خدا - ص - موفق شد تا اندازه زیادی آن نظام را تغییر داده و مسلمانان را با معیار حقیقت آشنا سازد بطوری که فرد مسلمان تا آنجا پیش رود که در جنگ در برابر پدر خود نیز بایستد.^{۳۸}

بسته بودن جامعه جاهلی که تا اندازه‌ای معلول نظام قبیله و از جهتی ناشی از عدم ارتباط قوی فرهنگی با سایر ملل بود، سبب رکود آن جامعه شده بود. با آنکه برخی از تجار قریش به این سوی و آن سوی می‌رفتند اما این اقدام تأثیر عمده‌ای در تحوّل فکری جزیره العرب نداشت. تنها در مکه امکان آن بود تا نمونه‌هایی از تأثیرپذیری افکار یهودی یا زرتشتی یافت. اسلام برای شکستن جمود فکری باید افق فکری آنان را وسعت می‌بخشید. آنان باید از این که تنها یک مرام را شناخته و تنها همان را حقیقت می‌پنداشتند فاصله گرفته، با سایر افکار و اندیشه‌ها آشنا شوند. اگر امکان تماس با سایر ملل نبود، این امر ممکن بود که با نقل تاریخ گذشته، آنان را با جدال‌های فکری آشنا کرده و از آن طریق استدلال‌های مختلف را در محک آزمایش قرار دهد. می‌دانیم که بخش زیادی از آیات سوره‌های مکی، آیات تاریخی‌اند. محتوای این آیات بیان چگونگی مبارزه شرک و توحید و تجربه امت‌های پیشین در این امر بود. این تجربه‌ها افق فکری جامعه جاهلی را باز می‌کرد و به آنان نشان می‌داد که این مبارزه میان محمد - ص - و آنان، مبارزه‌ای ریشه‌دار و عمیق بوده است. نکته

جالب در این آیات تاریخی جانبداری قرآن از اندیشه توحیدی و شناساندن آن به عنوان اندیشه‌ای اصیل در تاریخ است. شرک به عنوان یک اعتقاد بی‌پایه انسانهایی را به سوی خود می‌کشاند که پیرو «ظن» هستند نه برهان. پیروان توحید مردان متقی و پرهیزگار و معقولند اما پیروان شرک، انسانهای فاقد شعور فطری و عقلی و مظهر فسق و فجورند. به هر روی دعوت‌های مکرر قرآن برای شناخت دیگر اقوام می‌توانست جامعه جاهلی را از یکنواختی خارج کرده و آنان را برای پذیرش دین جدید آماده سازد. بیان قصص انبیا همچنین به هدف امیدوار کردن مؤمنان و قوی کردن دل پیامبر - ص - بود. به آن حضرت گفته می‌شد مشکلاتی که در راه نشر دعوت خود تحمل می‌کند، در برابر سایر انبیا نیز بوده و باید او نیز همانند آنان به نصرت الهی امیدوار گردد: «هر خبری از اخبار پیامبران را برایت حکایت می‌کنیم تا تو را قویدل گردانیم. و در این کتاب بر تو سخن حق و برای مؤمنان موعظه و اندرز نازل شده است.»^{۳۹} همچنین در آیات تاریخی شرحی از عذابهایی که بر امم پیشین رفته بود، داده می‌شد. این مطالب در اصل برای تهدید مشرکین بود که «شاید بترسند یا پندی تازه گیرند.»^{۴۰}

مبارزه مداوم قرآن با شرک و بت‌پرستی و تأکید قرآن بر توحید افعالی با استفاده از زمینه‌های توحیدی موجود در جامعه، نقش مؤثری در پیشبرد اهداف رسول خدا - ص - داشته است. ما در جای دیگری به مناسبت از این مسایل یاد خواهیم کرد.

دفاع از محرومین از آموزه‌های اصلی قرآن

در بیان نقش تاریخی قرآن اشاره به آموزه «حمایت از محرومین» در جامعه طبقاتی مکه، ضروری است. در شهر مکه گروهی از اشراف کاروانهای تجارتي با ارزش فوق‌العاده‌ای را به این سوی و آن سوی برده و بسیار ثروتمند بودند. گروهی برده و اعراب فقیر در این سوی واقع شده و میانه آنان طبقه متوسطی قرار داشتند.^{۴۱} مناسبات اقتصادی نامطلوب سبب محرومین عده زیادی شده بود. این محرومیت تنها اقتصادی نبود بلکه جنبه ارزشی و اجتماعی نیز داشت. سیاهان حبشی و بردگان رومی هیچ موقعیتی نداشتند. آنان علاوه بر جنبه بردگی، در کمال ذلت و در حد یک حیوان در این جامعه می‌زیستند. قرآن در این باره موضع قاطعی اتخاذ کرد. خداوند در آیاتی که در باره انبیای گذشته آمده - و این آیات نوعاً در مکه نازل شده - ضعف و محرومان را در کنار انبیا و اشراف و مترفین را در برابر آنان قرار داده است. این مسأله در بسیاری از آیات تاریخی قرآن منعکس شده و نشانگر روحیه هوادارانه قرآن از چهره‌های ضعیف جامعه است.

«بدین سان، پیش از تو، به هیچ قریه‌ای بیم دهنده‌ای نفرستادیم مگر آنکه متعلمانش

گفتند: پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما به اعمال آنان اقتداء می‌کنیم.»^{۴۲}

«ما هیچ بیم دهنده‌ای به قریه‌ای نفرستادیم جز آن که توانگران عیاشش گفتند: ما به آنچه شما را بدان فرستاده‌اند ایمان نمی‌آوریم؛ و گفتند: اموال و اولاد ما از همه بیشتر است و کسی ما را عذاب نمی‌کند.»^{۴۳}

مهمترین آثار این آموزه‌ها، گرایش بخش زیادی از طبقه متوسط و پایین به اسلام بود. گرچه در مواردی برخی از فرزندان اشراف نیز مسلمان می‌شدند.

ما در جای دیگری درباره نقش اخلاقی اشرافی در مخالفت قریش با اسلام سخن گفته‌ایم اما در اینجا تأکیدمان بر این است که سراسر دعوت اسلامی در جهت جانشین ساختن مستضعفان بر مستکبران و وارث قرار دادن آنان بوده است. تجربه تاریخی این مسأله، در دعوت موسی - ع - جلوه‌گر شده و مذاکرات نوح - ع - با اشراف، شاهد دیگری بر آن است. رسول خدا - ص - از همان دوره مکه، مسلمانان ضعیف را بشارت می‌داد که بزودی وارث قیصر و کسری خواهند شد. این امر سبب استهزای مشرکان شده و زمانی که بلال و خباب و صهیب را می‌دیدند به شوخی می‌گفتند: «جاءکم ملوک الأرض!»^{۴۴}

موضع قرآن آن چنان بود که بی‌اعتنایی نسبت به انسان مؤمنی چون ابن ام مکتوم را نیز نپذیرفت.^{۴۵}

اخلاق رسول خدا - ص - نیز در رفاقت و دوستی با درویشان، در جذب آنان مؤثر بود. آنجا که فرمود: از جمله چیزهایی که هیچ‌گاه رها نمی‌کند: «الأکل علی الأرض مع العبيد»^{۴۶} «غذا خوردن در روی زمین با برده است». مهمترین آموزه قرآن آن بود که معیار برتری را تقوا قرار داد.^{۴۷} بر پایه این معیار، بسیاری از فقیران نیز توانستند از محرومیت ارزشی و اجتماعی رهایی یافته، ارزش واقعی خود را در جامعه بیابند. بعدها وقتی وقتی عمر حکم ولایت عمار را بر کوفه نوشت، گفت: این را به خاطر این سخن خداوند کرده که: «و نريد و أن نمنَّ علی الذین استضعفوا فی الارض.»^{۴۸}

رسول خدا - ص - خود فرموده بود: «بعثت لرفع قوم و وضع آخرین»؛ «مبعوث شدم تا عده‌ای را بالا برده و گروهی را فروآورم.»^{۴۹}

مبارزه مشرکین با قرآن

به دلیل دامنه گسترده تأثیر قرآن بود که مشرکین مصمم شدند تا در برابر آن بایستند؛ آنان کوشیدند تا راههایی برای مبارزه با قرآن بیابند و از تأثیر آن بر افکار مردم بکاهند. در اینجا مروری

داریم بر برخوردهای مشرکین با قرآن:

یکی از مهمترین مشکلات مشرکین، بُعد ادبی قرآن و جذبۀ آن بود. نثر استوار قرآن با مضامین دلنشین آنان، اذهان را به سوی خود جلب می‌کرد. آن هم از زبان کسی که سابقه‌ای در بیان این مطالب نداشته و به چنین صفتی شناخته شده نبود. مشرکان در این اندیشه برآمدند تا قرآن را شعر بخوانند. شعر جنبه احساسی و عاطفی بالایی داشته و اساس آن ادب و زیبایی صوری بود. تخیل مهمترین ماده شعر بوده و گرایش زیبایی‌خواهی انسان مهمترین عامل رشد شعر است. با این حال تقریباً این مسأله مورد توافق است که شعر به همان اندازه که از جذبۀ صوری برخوردار است، از عناصر استدلالی و عقلانی تهی است. شعر همیشه ابزار ابراز بیان عقاید عارفانه و احساسی بوده و کمتر برای بیان عقاید معقول و منطقی مورد استفاده قرار گرفته است. درباره شعر گفته‌اند که: «أجملها أكذبها»^{۵۰} زیباترین شعر، دروغ‌ترین آنهاست؛ زیرا به هر اندازه موج عاطفی آن بالا می‌گیرد بعد عقلانی و واقع‌نمایی آن کاسته می‌شود. چنین زمینه دوگانه‌ای برای شعر، مشرکین را بر آن داشت تا قرآن را شعر بخوانند. این نسبت در عین توجیه جذبۀ ظاهری آن، جنبه واقع‌نمایی آن را تضعیف می‌کرد.

رسول خدا - ص - طبعی شاعرانه نداشت و جز چند مورد، میانه‌ای نیز با شعر و شاعری نداشت. او تابع این سخن خداوند بود که:

«و گمراهان از پی شاعران روند. آیا ندیده‌ای که شاعران در هر وادی سرگشته‌اند و چیزهایی می‌گویند که خود عمل نمی‌کنند، مگر آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کردند و خدا را فراوان یاد کردند و چون مورد ستم واقع شدند انتقام گرفتند.»^{۵۱}

یعنی در اصل اهل ایمان و عملند. مشرکین قرآن را شعر خواندند؛ یعنی اثری انسانی که از طبع انسان برمی‌خیزد. آنان گفتند: «نه، خوابهای پریشان است یا دروغی است که می‌بندد یا شاعری است.»^{۵۲} و می‌گفتند: «آیا به خاطر شاعر دیوانه‌ای خدایانمان را ترک گوئیم؟»^{۵۳} و یا می‌گویند: «شاعری است و ما برای وی منتظر حوادث روزگاریم.»^{۵۴} در برابر، خداوند تأکید می‌کند که رسول او شاعر نیست:

«به او شعر نیاموخته‌ایم و شعر سزوار او نیست. آنچه به او آموخته‌ایم جز اندرز و قرآنی روشن‌گر نیست تا مؤمنان را بیم دهد و سخن حق بر کافران ثابت شود.»^{۵۵}

و فرمود: «بس سوگند به آنچه می‌بینید و آنچه نمی‌بینید، این سخن فرستاده‌ای بزرگوار است نه سخن شاعری.»^{۵۶} البته بر همگان روشن بود که شعر وزنی خاص و قافیۀ ویژه‌ای دارد در حالی که قرآن چنین ویژگی را نداشته و نهایت در مواردی نثری موزون و مسجع داشت. آنچه اهمیت دارد این

که قرآن بر پایه واقع‌نگری و عینیت سخن می‌گوید؛ آنچه را بدان توصیه می‌کند اندرزهای عملی است، مفاهیمی ثابت شده و عقلانی است نه نثری بر پایه تخیل. این امر روشنی بود و بارها مشرکان نیز اعتراف کردند که با شعر آشنايند و این نثر، به هیچ روی شعر نیست. نمونه آن برادر ابوذر، انیس بود که خود از شاعران بود و تصریح کرد که سخن محمد - ص - شباهتی به شعر ندارد.^{۵۷} باید دانست که شعر در برابر قرآن خود را از صحنه کنار کشید و در زمان رسول خدا - ص - کمتر شاعری شعر می‌گفت مگر آنکه رسول خدا - ص - او را تأیید می‌کرد. بعدها نیز بی‌اعتنایی به شعر در میان متدینان و صالحان ادامه یافت.^{۵۸} البته شعر خوب همیشه استثناء بوده است. طبیعی است که بحث «پیامبر و شعر» بحثی است مبسوط که در اینجا جای طرح آن نیست.

مسأله دیگری که مشرکین مطرح می‌کردند آن بود که قرآن سحر است و رسول خدا - ص - ساحر. عنوان سحر و ساحری، آن چنان که از قرآن به دست می‌آید، درباره سایر انبیا و معجزاتشان مطرح بوده است. به عبارتی اصولاً تلقی مشرکان و کفار در برابر «بیتئات» انبیا این بوده که آنها «سحر آشکار» است.^{۵۹} و در جای دیگر فرمود:

«بدین سان بر آنهايي که از این پیش بودند پیامبری مبعوث نشد جز آنکه گفتند: جادوگری است یا دیوانه‌ای است. آیا بدین کار یکدیگر را توصیه کرده بودند؟ نه، خود مردمی طاغی بودند.»^{۶۰}

بنابراین مشرکان همیشه از عنوان سحر و ساحر برای بی‌اعتبار کردن انبیا استفاده می‌کرده‌اند.

اطلاق سحر بر معجزات سایر انبیا به تناسب اعجاز مادی آنها بوده؛ اما مشرکان مکه به چه اعتباری قرآن را سحر می‌دانستند؟ «چون آیات ما به روشنی بر آنان خوانده شود، کافران، حقیقتی را که برایشان نازل شده است، گویند: جادویی آشکار است.»^{۶۱} به نظر می‌آید مشرکان در صدد توجیه جذبه قرآن آن هم جذبه سحرگونه آن بوده‌اند. مشکل این بود که چه ویژگی در قرآن است که توده مردم این چنین علاقمند به شنیدن نوای قرآن هستند. تشبیه قرآن به سحر و یا متهم کردن رسول خدا - ص - به جادوگری با قرآن، به عنوان وردی از او را، برای پاسخ دادن به چنین وضعیتی بود. روشن است که این اتهامات برای سرگرم کردن توده‌های عامی مردم بوده و طبیعی است که در میان آنان اثر خود را داشته است. اما خود اشراف و کسانی چون ولید بن مغیره تصریح داشتند که قرآن سحر نیست. او این امر را با توجه به تجربه خود در دیدن ساحران و کارهای آنان بیان می‌کرد. اما همو همانطور که قرآن اشاره کرده، از سر ادبار و استکبار قرآن را سحر خواند.^{۶۲}

از گزارشات دیگر، چنین به دست می‌آید که کاربرد سحر در مورد سخنان رسول خدا - ص - از

آن روی بوده که همچون سحر سبب اختلاف میان خانواده می شده است. مشرکین به طفیل بن عمرو گفتند:

«تو به شهر ما درآمده‌ای و این مرد در میان برآمده، کار را بر ما دشوار کرده، جماعت ما را متفرق کرده و امور ما را در هم ریخته است. سخن او همچون سحر است که میان فرزند و پدر، میان دو برادر و میان مرد و همسرش اختلاف می‌اندازد.^{۶۳}»

این که چگونه سحر در میان آنان اسباب اختلاف و نفاق بوده، محتمل است که اشاره به سابقه عملکرد کسانی بوده که برای ایجاد اختلاف میان خانواده‌ها (همچون زمان ما) متوسل به سحر و جادو می شده‌اند. شاید آنان نیز قرآن را به این جهت سحر خوانده‌اند. باید دانست که این اتهام خود نشانگر جذبه بی اندازه قرآن در میان مردم است. از نظر کئی، آیتی که اتهام مشرکان را به عنوان سحر به قرآن، بیان کرده بسیار بیش از آیتی است که مسأله شعر را مطرح کرده است. این باید نشانگر سرمایه‌گذاری بیشتر مشرکین در این امر باشد.

مشرکان در مقیاس کمتری رسول خدا - ص - را کاهن دانسته و آیات قرآنی را نظیر سخن کاهنان می‌دانسته‌اند. طبقه کاهنان در جاهلیت کسانی بودند که مدعی داشتن غیوبات بوده و به کار قضاوت بر پایه ادعای علم غیب می‌پرداختند. آنان سخنانی سجع‌گونه که شنونده را جذب می‌کرد بر زبان می‌آوردند و از این طریق جاذبه‌ای خاص در کلام خویش ایجاد می‌کردند. برخی از این کاهنان یهودی بودند.^{۶۴} بعدها مخالفت جدی اسلام با کهنات، سبب تضعیف شدید این مرام گردید، گرچه همیشه عوام مردم زمینه رشد این گرایش‌ها نامشروع را فراهم می‌کرده‌اند. گویا مشرکان به اعتبار آنکه از سویی آیات الهی از غیب خبر می‌دادند و از سوی دیگر نثر قرآن تا اندازه‌ای مسجع بود، آن را شبیه سخن کاهنان می‌دانستند. در اصل مشرکان با اتهاماتی نظیر سحر و شعر بر آن بودند تا ریشه انسانی بر وحی قائل شوند و آن را «قول بشر» بدانند نه سخن خداوند. عقیده مشرکان چنان بود که: گفت: «این جز جادویی که دیگرانش آموخته‌اند، هیچ نیست. این جز سخن آدمی نیست.»^{۶۵} و خداوند در برابر آن به رسول خود فرمود: «پندشان ده که تو به برکت نعمت پروردگارت نه کاهن هستی و نه مجنون.»^{۶۶} و در جای دیگر فرمود: «قرآن سخن شاعر نیست؛ چه اندک ایمان می‌آوردید. و نیز سخن کاهنی نیست، چه اندک پند می‌گیرید، از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است.»^{۶۷}

مطلب دیگری که مشرکان عنوان کردند این بود که قرآن «اساطیر الاولین» است. در کتابهای لغت اسطوره‌ها به معنای اباطیل و اکاذیب و گفتارهایی که فاقد نظام است دانسته‌اند.^{۶۸} آغاز باید توجه داشت که به احتمال زیاد مقصود آنان قصص قرآنی بوده است؛ زیرا اصولاً ریشه کلمه

اسطوره همانند معادله‌های انگلیسی و یونانی خود کاربرد قصص و تاریخی دارد. در زبان لاتینی کلمه *Historia* و در انگلیسی *History* و در یونانی *Istoriya* بر محور قصص و تاریخ به کار برده می‌شود.^{۶۹} همچنین باید توجه داشت که در آیه مذکور کلمه اساطیر به تنهایی بکار برده نشده بلکه «اساطیر الاولین» آمده است. در ترجمه گفته می‌شود: اساطیر پیشینیان، یعنی متقدمین و در نهایت به معنای اخبار تاریخی یا قصص تاریخی پیشینیان. اتهام مزبور در نه مورد در قرآن آمده^{۷۰} است در بیشتر موارد صرفاً آمده است که مشرکین قرآن را «اساطیر الاولین» دانسته‌اند. اما در سوره فرقان آمده است: «و کافران گفتند که این جز دروغی که خودباخته است و گروهی دیگر او را بر آن یاری داده‌اند هیچ نیست. حقا آنچه می‌گویند ستم و باطل است و گفتند: این اساطیر پیشینیان است که هر صبح و شام بر او املا می‌شود و او می‌نویسدش».^{۷۱} بنابراین باید مقصود آنها داستانهای مشخصی باشد. دکتر جواد علی می‌گوید: این اساطیر مکتوباتی بوده که اعراب جاهلی با آنها آشنایی داشته‌اند. آنان لفظ یونانی را گرفته و به شکل مذکور بکار برده‌اند.

او می‌افزاید: بعید نیست که این کتب به زبان یونانی یا لاتینی در مکه بوده؛ بردگان رومی در مکه بوده و به این زبانها می‌خوانده و تکلم می‌کرده‌اند.^{۷۲} بدین ترتیب این مسأله با اتهام دیگر مشرکان به رسول خدا - ص - پیوند می‌خورد که آیات قرآنی برگرفته از گفته‌های دیگران است. در این باره که مکتوباتی در مکه بوده سخن جواد علی صرفاً حدسی است اما این که در مجموع اعراب جاهلی اخبار تاریخی پیشینیان را از طریق یهود و نصاری شنیده‌اند امری کاملاً محتمل است. گذشت که قرآن اتهام آنان را با توجه به دو نکته ناروا می‌شمرد: یکی آن که زبان آن کسان عجمی است با این که قرآن عربی مبین است. به علاوه که رسول خدا - ص - توانایی خواندن و نوشتن نداشته تا به قول آنها، آنچه را بر او املا می‌کنند بنویسد. در آیه دیگری نیز آمده که مشرکان گفتند: آیات قرآن «افک قدیم» است.^{۷۳} شاید مقصود آنان همین تعبیر بوده که این آیات قصص تاریخی غیر واقعی قدیمی است. آنچه بیش از همه متحمل است همان قصص یهودی است که مورد نظر مشرکان بوده است. اهل سیره از قول یکی از مشرکان آورده‌اند که به رسول خدا - ص - می‌گفت:

«إِنَّمَا يُعَلِّمُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ اسَاطِيرَهُمْ»^{۷۴}

در اخبار سیره آمده است که این اتهام را نصر بن حارث مطرح می‌کرد؛ کسی که قصه‌های عامیانه ایران همچون داستان رستم و اسفندیار و شاهان ایرانی را از حیره به مکه آورده و از مردم می‌خواست تا قصص او را که بهتر از قصص محمد - ص - است! گوش دهند.^{۷۵}

گفته شده که آیه ذیل درباره این اقدام او نازل شده است:

«بعضی از مردم خریدار سخنان بیهوده‌اند تا به نادانی مردم را از راه خدا گمراه کنند و قرآن را به مسخره می‌گیرند. نصیب اینان عذابی است خوار کننده».^{۷۶}

باید توجه داشت که برخوردهای به ظاهر علمی مشرکان گرچه برای برخی از جاهلان عامی کارساز بود اما مانع نفوذ اسلام نشد. از این رو مشرکان به شیوه‌های عملی دیگری نیز متوسل شدند تا مانع از تأثیر قرآن در میان مردم شوند. قرآن به شماری از این برخوردها اشاره کرده است از جمله می‌فرماید:

«کافران گفتند: به این قرآن گوش مدهید و سخن بیهوده بدان بیامیزید، شاید پیروز گردید.»^{۷۷}

زمانی که ابن مسعود تصمیم گرفت قرآن را بلند بخواند، مشرکان بر سر او ریخته و کتکش زدند.^{۷۸} گفته‌اند این آیه نیز که خدا به رسولش فرمود: صدایت را به نماز بلند مکن و نیز صدایت را بدان آهسته مکن و میان این دو راهی برگزین^{۷۹} در این باره بود که اگر رسول خدا نمازش را بلند می‌خواند مشرکان که صدای آیات را می‌شنیدند دشنام می‌دادند. خداوند از او خواست تا چندان بلند نخواند که آنان دشنام دهند و چندان آهسته نخواند که اصحابش استفاده نبرند.^{۸۰}

اشراف قریش به مسافران که وارد مکه می‌شدند هشدار می‌دادند تا نزدیک پیامبر - ص - نشده و سخنان او که در اصل آیات الهی بود گوش فراندهند.^{۸۱}

تمسخر آیات قرآنی نیز راه دیگری بود که مشرکان برای بی‌اعتباری کردن آیات قرآنی بکار می‌بردند. زمانی که این آیات نازل شد که «هر آینه درخت زقوم طعام گناهکاران است که همانند مس گذاخته در شکمها می‌جوشد»^{۸۲} ابوجهل دستور داد تا قدری کره و خرما برای او آوردند و گفت: از این دو، زقوم درست کنید، ما زقوم را جز این نمی‌شناسیم. در آن وقت آیات دیگری در وصف زقوم آمده که زقوم: «درختی است که از اعماق جهنم می‌روید، میوه‌اش همانند سر شیاطین است».^{۸۳} آنگاه قریش از روی تمسخر گفتند: آیا درخت از آتش می‌روید. همین نقل را درباره آیه پنجاه و یکم سوره واقعه که در آنجا نیز سخن از زقوم به میان آمده آورده‌اند.^{۸۴} آن چنان که خداوند از قول مشرکان آورده، آنان به استهزاء می‌گفتند: «دل‌های ما در حجاب است» و خداوند ادامه می‌دهد: «نه، خدا آنان را به سبب کفری که می‌ورزند، مطرود ساخته و چه اندک ایمان می‌آورند».^{۸۵} همین کفر آنان بود که سبب شده بود که: «چون تو قرآن بخوانی، میان تو و آنان که به قیامت ایمان نمی‌آورند پرده‌ای ستبر قرار می‌دهیم و بر دل‌هایشان پرده افکنیم تا آن را در نیابند و گوشه‌هایشان سنگین کنیم و چون پروردگارت را در قرآن به یکتایی یاد کنی، باز می‌گردند و می‌رمند. ما بهتر می‌دانیم که چون به تو گوش می‌دهند، چرا گوش

می دهند؛ یا وقتی با هم نجوا می کنند، چه می گویند. کافران می گویند: شما در پی مرد جادو شده‌ای به راه افتاده‌اید.»^{۸۶}

بی‌اعتنایی به آیات الهی نیز از سوی مشرکان در چند آیه دیگر گوشزد شده است.^{۸۷}

پی نوشت‌ها:

- ۱ - نک: الدر المنثور، ج ۶ ص ۳۶۸.
- ۲ - ترجمه آیات از قرآن مترجم دکتر عبدالمحمد آیتی است.
- ۳ - الدر المنثور ج ۶ صص ۳۶۹ و ۳۷۰.
- ۴ - نک: مجمع‌البیان ج ۱۰، ص ۳۸۷.
- ۵ - اسراء: ۱۵.
- ۶ - اسراء: ۱۶.
- ۷ - ابراهیم: ۳ و برای دو نمونه دیگر نک: نحل: ۲۶ و ۲۵.
- ۸ - اسراء: ۳۵ - ۳۱.
- ۹ - اسراء: ۵۶.
- ۱۰ - اسراء: ۸۸.
- ۱۱ - هود: ۱۳.
- ۱۲ - بقره: ۲۳.
- ۱۳ - طبقات الكبرى، ج ۴، صص ۲۳۷ - ۲۳۹؛ السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۱، صص ۳۸۴ - ۳۸۲.
- ۱۴ - طبقات الكبرى، ج ۴، ص ۲۴۱.
- ۱۵ - نحل: ۹۰.
- ۱۶ - دلائل النبوة، بیهقی، ج ۲، صص ۱۹۸ و ۱۹۹.
- ۱۷ - دلائل النبوة، بیهقی ج ۲، ص ۲۰۶؛ السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۱۵؛ سبیل الهدی و الرشاد، ج ۲، صص ۴۷۰ و ۴۷۱، و نک: المعرفة و التاريخ، ج ۳، صص ۴۴۵ و ۴۵۴.
- ۱۸ - تفسیر القرطبی، ج ۱۵، ص ۳۳۷؛ دلائل النبوة، بیهقی، ج ۲، صص ۲۰۴ و ۲۰۵.
- ۱۹ - الذاریات: ۱۱ - ۸.
- ۲۰ - فرقان: ۳۲.
- ۲۱ - سیرة ابن اسحاق، ص ۱۴۷.
- ۲۲ - توبه: ۱۲۴.
- ۲۳ - اسراء: ۱۰۶.
- ۲۴ - درست مثل شعر که وقتی در هجو کسی سروده می‌شد حتی کودکان نیز آن را حفظ کرده می‌خواندند.
- ۲۵ - المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۱، ص ۲۸۶.
- ۲۶ - عنکبوت: ۵۱.
- ۲۷ - به عنوان نمونه نک: زمر: ۴۲، جائیه: ۳، انعام: ۳۲، اعراف: ۱۶۹، یوسف: ۱۰۹، آل عمران: ۱۹۱.
- ۲۸ - نک: انساب الأشراف: ج ۱، صص ۱۱۵ و ۱۱۶.

- ۲۹ - اسراء: ۳۲.
- ۳۰ - بقره: ۱۷۰ و ۱۷۱.
- ۳۱ - زمر: ۷؛ فاطر: ۱۸.
- ۳۲ - انعام: ۹۴.
- ۳۳ - در این باره نک: السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۱۳.
- ۳۴ - ممتحنه: ۳.
- ۳۵ - مریم: ۷۷ و ۷۹.
- ۳۶ - سبأ: ۴۶.
- ۳۷ - نک: الکشاف، ج ۳، ص ۲۹۴. سقراط می‌گفت: من تنها با یک نفر حرف می‌زنم، با غوغا سخن نمی‌گویم. غوغا سخن را نمی‌فهمد و گوینده را می‌کشد.
- ۳۸ - المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۳۴۳.
- ۳۹ - هود: ۱۲۰.
- ۴۰ - طه: ۱۱۳.
- ۴۱ - المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، ج ۴، ص ۱۲۳.
- ۴۲ - زخرف: ۲۳.
- ۴۳ - سبأ: ۳۲ و ۳۵.
- ۴۴ - نک: تثبیت دلائل النبوه، ج ۱، ص ۳۱۷.
- ۴۵ - نک: تفسیر سوره عبس. ما در جای دیگر در این باره توضیحاتی آورده‌ایم.
- ۴۶ - بحار الانوار، ج ۱۶، صص ۲۱۵، ۲۲۰ و ۲۲۵.
- ۴۷ - حجرات: ۱۳.
- ۴۸ - قصص: ۵؛ انساب الأشراف، ص ۱۶۳.
- ۴۹ - طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۹۲.
- ۵۰ - و در جای دیگر آمده که: اعذب الشعر اکذبه، شیرین‌ترین شعر دروغ‌ترین است؛ نک: تفسیر المنیر، ج ۲۱۳، صص ۴۵ و ۴۵.
- ۵۱ - شعراء: ۲۱۴ - ۲۲۷.
- ۵۲ - انبیاء: ۵.
- ۵۳ - صافات: ۳۶.
- ۵۴ - طور: ۳۰.
- ۵۵ - یس: ۶۹ و ۷۰.
- ۵۶ - الحاقه: ۴۱.
- ۵۷ - دلائل النبوه، بیهقی، ج ۲، ص ۲۰۸؛ تفسیر القرطبی، ج ۱، ص ۷۳.
- ۵۸ - مناسب است عبارتی از عالم شیعی قرن ششم هجری عبدالجلیل رازی قزوینی نقل کنیم: بایستی شنیده بودی که به مذهب شیعت منهی است شعر گفتن تا به مذهب محققان شیعت چون خواجه امام رشید متلکم و غیر او را مذهب [چنین] است که: روا نباشد که ائمه [ع] شعر منظوم گویند و نه انبیاء، و در همه عمر مصطفی - ع - نیم بیت را حوالت کنند بدو که گفت: ستیدی لك الأيام ما کنت جاهلاً. و بقیه شعر نه بر نظم شعر گفت تا شعار نباشد و باری تعالی بر سبیل مدح او را گفت: «و ما هو بقول شاعر قلیلاً ما تؤمنون». و همه علمای شیعت متفق‌اند که جعفر بن

- محمد الصادق - عليهما السلام - گفت: چون به روزه باشی شعر مخوانید که نقصان روزه کند، گفتند: اگر چه شعر حق باشد؟ گفت: «وإن كان حقاً» نقض، ص ۵۷۷. درباره اشعار مختصری که رسول خدا - ص - به آنها تمثل زده نک: التفسیر المنیر، ج ۲۳، ص ۴۶.
- ۵۹ - نک: صف: ۶ (فلما جاءهم هم بالبينات قالوا هذا سحر مبين).
- ۶۰ - الذاریات: ۵۲.
- ۶۱ - احقاف: ۷.
- ۶۲ - السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۷۰؛ عیون الاثر، ج ۱، صص ۱۹۰ و ۱۹۱ (ثم ادبر واستکبر فقال إن هذا إلا سحرٌ یؤثر).
- ۶۳ - طبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۳۷.
- ۶۴ - لسان العرب ذیل مورد: کهن، ج ۱۲، ص ۱۸۱؛ و نک: تاریخ الادب العربی، العصر الجاهلی، ص ۴۲۰.
- ۶۵ - مدثر، ۲۴ و ۲۵.
- ۶۶ - طور: ۲۹.
- ۶۷ - الحاقه: ۴۱ - ۴۳.
- ۶۸ - تاج العروس، ذیل مورد: سطر ج ۱۲، ص ۲۵.
- ۶۹ - تاریخ العرب فی الاسلام ص ۱۷۶.
- ۷۰ - انعام: ۲۵؛ انفال: ۳۱؛ نحل: ۲۴؛ مؤمنون: ۸۳؛ فرقان: ۵؛ نمل: ۶۸؛ احقاف: ۱۷؛ قلم: ۱۵؛ مطفین: ۱۳.
- ۷۱ - فرقان: ۵ و ۴.
- ۷۲ - تاریخ العرب فی الاسلام ص ۱۷۶.
- ۷۳ - احقاف: ۱۱.
- ۷۴ - انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۵۰؛ و نک: صص ۱۴۰ و ۱۴۱.
- ۷۵ - السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۰۰، ۳۰۸؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۲، ص ۴۶۰.
- ۷۶ - لقمان: ۶؛ مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۱۳.
- ۷۷ - فصلت: ۲۶. و نک: السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۱۳؛ عیون الاثر، ج ۱، ص ۲۰۲.
- ۷۸ - سبل الهدی و الرشاد، ج ۲، ص ۴۶۹.
- ۷۹ - اسراء: ۱۱۰.
- ۸۰ - سبل الهدی و الرشاد، ج ۲، ص ۴۶۸.
- ۸۱ - به احتمال آیات ۹۱ و ۹۲ سوره حجر درباره آنان نازل شده است. نک: دلائل النبوه، بیهقی، ج ۲، ص ۲۰۰.
- ۸۲ - دخان: ۴۳ - ۴۵.
- ۸۳ - صافات: ۶۲ و ۶۳.
- ۸۴ - انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۲۷؛ مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۱۳.
- ۸۵ - بقره: ۸۸.
- ۸۶ - اسراء: ۴۵ و ۴۶. نک: السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، صص ۳۱۶ و ۳۱۷.
- ۸۷ - انبیا: ۲؛ کهف: ۵۶ و جاثیه: ۹.